

## فلسفه اگزیستانسیالیزم

هر فلسفه‌ای محصول شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خاصی است، و از منافع طبقاتی خاصی حمایت می‌کند. فلسفه اصالت وجود یا اگزیستانسیالیزم که باید گفت از سده‌ی نوزدهم و با نوشته‌های کپرکگارد شروع شد و در سده‌ی بیستم به خصوص بعد از جنگ جهانی اول در آلمان و سپس بعد از جنگ جهانی دوم در محافل روشنفکری وابسته به طبقه‌ی متوسط فرانسه و ایتالیا نمر و رواج فوق‌العاده‌ای یافت. هر زمان که نامی از اگزیستانسیالیزم به میان می‌آید، بلافاصله نام ژان پل سارتر متفکر فرانسوی تداعی می‌شود، اما در حقیقت و در میان اگزیستانسیالیزم پژوهان جدی این اتفاق نظر وجود دارد که هایدگر نه تنها تقدم زمانی بر سارتر دارد، بلکه متفکری است که عمیق‌تر و نوآورتر از سارتر بوده است.

اگزیستانسیالیزم در مرحله‌ی نخست اعتراضی است علیه جهانی که در آن افراد بشر هم‌چون بازیچه‌هایی در دست نیروهای تاریخ یا دستخوش جریان مظم حادثه‌های طبیعی انگاشته می‌شوند. همه‌ی نویسندگان اگزیستانسیالیزم به طریقی در صدد اثبات آزادی و اعتبار شخصیت انسان برآمده‌اند و همه‌ی آن‌ها اعتبار اراده‌ی طبیعی انسان را در مقابله با عقل ناکید می‌کنند.

اگزیستانسیالیزم به دو صورت مشخص می‌شود، اگزیستانسیالیزم مذهبی که معروف‌ترین آن‌ها عبارت است از کیرکگارد، مارسل و یاسپرس و بردیاف و اگزیستانسیالیزم غیرمذهبی که سارتر و کامو مبلغ آن بوده‌اند، البته هایدگر هم در گروه دوم قرار می‌گیرد و به طور کلی جزو اگزیستانسیالیزم غیرمذهبی به حساب می‌آید. مهم‌ترین مسایل موجود در اگزیستانسیالیزم عبارتند از ۱- تقدم وجود برماهیت، ۲- مسوولیت انسان در ساختن انسان و آزادی مطلق و بی‌نهایت انسان. ۳- دلهره که معروف‌ترین اصطلاح جهانی مکتب سارتر است.

از میان متفکران این فلسفه ابتدا از هایدگر شروع می‌کنیم. مارتین هایدگر در سال ۱۸۸۹ در جنوب آلمان به دنیا آمد و تقریباً همه‌ی عمر را در همان ناحیه‌ی کوچک اروپا گذراند. پیش از آن که به طور حرفه‌ای معلم فلسفه شود، زیر دست هوسرل درس خواند و در سال ۱۹۲۷ در سی و هشت سالگی مهم‌ترین کتابش «هستی و زمان» را انتشار داد، این اثر یکی از بزرگ‌ترین و پرنفوذترین نوشته‌ی هایدگر به حساب می‌آید.

هایدگر می‌گوید: «من و شما در یک جهانییم، دو موجود انسانی در دنیای واحد، بعد از این‌که در جهان قرار گرفتیم، اولین وظیفه‌ی فلسفه توصیف است. فیلسوف باید شیوه‌ها و وجوه مختلف بودن ما را در دنیا بررسی و توصیف کند. پرسش‌های محوری در فلسفه از زمان دکارت تاکنون همیشه این بوده که «به چه چیزی ممکن است شناخت پیدا کنیم یا چه چیزی را می‌توانیم بدانیم؟» دانستن یا شناخت

چگونه چیزی است؟ آیا با یقین یکی است؟ اما این پرسش‌ها محور دل‌مشغولی هایدگر نیست. خاطر او به این مساله مشغول است که بودن چیست، نه این که دانستن یا شناخت چگونه چیزی است. وجود داشتن چیست؟ این وجودی که ما خودمان را در آن یا با آن می‌بینیم چیست؟ پس از این که از ناآگاهی شیرخواری بیرون می‌آییم خودمان را موجوداتی در جهان می‌بینیم و می‌بینیم این‌جاییم. سرچشمه‌ی کار ما بودن واقعی و ملموس انسان‌های متوسط و عادی در دنیا است. یعنی «بودن در جهان است» و به مابعدالطبیعه کاری ندارد.

هایدگر به حکم منطق تحقیقاتش با تحلیل آن نحوه‌ای از وجود شروع می‌کند که ما مستقیم‌ترین و بی‌واسطه‌ترین تجربه را از آن داریم؛ یعنی وجود خودمان، هدف هایدگر روشن کردن مفهوم وجود است، که از این طریق معلوم کند که منظور ما از «هستیم» یا «وجود داریم» چیست؟ وی می‌خواهد واقعی‌تی را که ما خودمان را در آن می‌بینیم، توصیف کند یعنی تحلیلی از بودن در جهان بدهد.

ما بدون مقدمه و بدون این که کسی اجازه‌ای از ما گرفته باشد ناگهان می‌بینیم این‌جاییم، همه می‌بینیم وسط دنیا پرتاب شده‌ایم، در واقع اصطلاحی که خود او (هایدگر) برای بیان این معنا به کار برد، «پرتاب‌شدگی» (Thrown-ness) است، زندگی انسان از همان اول اله‌بختی است و به اصطلاح با طاس ریختن شروع می‌شود. کل تجربه‌ی زنده بودن بیش از مدت کوتاهی طول نمی‌کشد، ناگهان بیدار می‌شویم و می‌بینیم در این دنیا مییم و هنوز درست به این وضعیت عادت نکرده‌ایم که همه چیز تمام می‌شود.

در مهم‌ترین اثر هایدگر هستی و زمان، مفهوم هستی را در ارتباط با «زمان - مکان» مورد بحث قرار می‌دهد. هستی از نظر این فیلسوف امری مطلق نیست، بلکه با زمان و مکان معین ارتباط دارد و به طور تجربی قابل بررسی است. انسان در نظر او از هستی جدا و به آن بی‌تفاوت نیست. هستی و انسان یک نوع هم‌زیستی دارند و تمایز آن‌ها تصنعی است، یعنی در واقع از هم جدا نیستند. آنچه وجود و انسان را متمایز می‌سازد، همان جنبه واقعی آن است همین امر مساله‌ی مرگ و مطرح می‌کند و سبب اضطراب و ناراحتی می‌شود.

اضطراب یکی از درونمایه‌های محوری اگزیستانسیالیزم است. انواع و اقسام اضطراب هست ولی اضطراب به بعضی از صورت‌ها متضمن همان آرامش از آرزوی آفرینندگی است به عبارت دیگر، اگر ما اضطراب نداشته باشیم، هرگز چیزی نمی‌آفریدیم، سعی انسان برای گریز از اضطراب و طفره از رویارویی با واقعیت مرگ و میرندگی، یکی دیگر از درون‌مایه‌های بزرگ اگزیستانسیالیزم یعنی از خودبیگانگی را مطرح می‌کند.

تاکنون مردم تکنولوژی را علت مزاحمت‌ها و دردهای محلی، مانند بی‌کاری و آلودگی و غیره می‌دانستند و به آن اعتراض می‌کردند ولی ناگهان تصور این که نسل بشر ممکن است به دست خود منقرض شود به ما نشان داد که چه امکان‌های مخوفی در این مجتمع فنی و تکنیکی وجود دارد. دل‌مشغولی بعدی هایدگر به این بود که درست فکر کند و ببیند ریشه‌های فنی و تکنیکی بشر در سرنوشت تاریخی او به کجا می‌رسد و او را به کجا می‌برد.

یکی دیگر از چهره‌های معروف اگزیستانسیالیزم، ژان پل سارتر فرانسوی است. وی مانند افلاتون ماهیت یا ایده‌ی مثالی را بر وجود مقدم می‌شمارد. اما این تقدم در انسان وجود ندارد. حتا بالعکس

است زیرا انسان اول به وجود می‌آید سپس ماهیت خود را می‌سازد. انسان پیوسته در حال ساختن خویش و شدن است پس نمی‌توان تا هنگام مرگ کسی درباره‌ی او قضاوت کرد.

در زبان فلسفه هر موجودی دارای یک وجود است و یک جوهر. جوهر عبارت است از یک مجموعه خصایل مشخصه‌ی همیشگی وجود یعنی حضور قطعی ما، در عالم واقع. وی (سارتر) سپس نتیجه می‌گیرد که واگزیستانسیالیزم خدانشناس Atheist که خود من نیز یکی از نمایندگان آن هستم با تاکید و اصرار زیاد اعلام می‌کند در صورتی که خدایی وجود ندارد دست کم موجودی هست که وجود او قبل از جوهر اوست.»

دلهره در تمام آثار سارتر وجود دارد. انسانی است پریشان که هیچ وقت آرام ندارد این دلهره آثار بسیار متناقضی در انسان و نسل جوان (دوران او) به وجود می‌آورد.

سارتر در مورد دلهره می‌گوید دلهره‌ای را که من می‌گویم لازمه‌ی مسوولیت است. دلهره‌ای را که من می‌گویم دلهره سازنده‌ی انسان مسوول است. انسانی که همواره دلوپس بهترین راه و بهترین عمل است. فلسفه‌ی وجودی سارتر معنای یک مکتب نمودی است که هیچ مشابهت فلسفی به هیچ یک از معتقدات فلسفی که تنها امور عقلانی و کلی را مورد بحث و مطالعه دارند قرار می‌دهند، بسیاری از مسایل فلسفی که با قانون‌های علی و معلولی و تعریف جوهر و وجود آغاز می‌شود، نادیده انگاشته شده است.

در فلسفه‌ی سارتر وجود که همان نمود است تنها در انسان و برای انسان آغاز و فرجام می‌گیرد و عدم اعتقاد به اصل علت و معلول و اصل تکامل تاریخی سرچشمه‌ی زایش تصویری شده است که با هیچ یک از موازین فلسفی سارتر سازگار نیست. طرح مسأله‌ی انسان که پایهی نظریه اصالت وجودی اروپاست، خود یکی از بی‌پایه‌ترین مسایل این اعتقاد است.

مباحثی که در فلسفه‌ی وجود تحت عنوان اختیار آمده است در مسایل فلسفی به هیچ وجه مورد بررسی و التفات نیست. آنچه که در این مذهب تحت عنوان جوهر انتخابی به آن توجه می‌شود، نه تنها فلسفه برآن خط بطلان می‌کشد بلکه آن را از جمله اعراض قائم بالغیر و ماهیات اعتبار می‌شناسد در حالی که سارتر به آن خصال و تشخصات نام می‌نهد. ماهیات که اموری اعتباریند و از حدود موجودات انتزاع می‌شوند چون انسانیت که ذات و ماهیت انسان است برای انسان انتخابی نیست. آنچه که انسان پس از موجودیت بالااختیار انتخاب می‌کند خصالی است که تحت شرایط اقتصادی و فرهنگی و سیاسی خاصی می‌پذیرد.

جوهر، آن‌چنان که واگزیستانسیالیزم در مبحث جوهر عنوان می‌کند، نمی‌تواند واقعیت عقلانی داشته باشد.

واگزیستانسیالیزم برخلاف آنچه شایع است، نمی‌تواند یک سیستم اصیل فلسفی به شمار رود.

### منابع مورد استفاده:

- ۱- مبانی فلسفه (آشنایی با فلسفه جهان از زمان‌های قدیم تا امروز) نوشته‌ی دکتر آصفه آصفی.
- ۲- مردان اندیشه (پدید آوردندگان فلسفه معاصر، نوشته‌ی برایان مگی، ترجمه‌ی عزت‌اله فولادوند.
- ۳- مفهوم اساسی فلسفه، تألیف حمید حمید
- ۴- واگزیستانسیالیسم و علم اسکولاستیک، دکتر علی شریعتی.